

بررسی اندیشه فمینیسم در آثار شهرنوش و مارگریت دوراس

محمد خسروی شکیب*

چکیده

شهرنوش پارسی پور و مارگریت دوراس دو نویسنده معاصر ایرانی و فرانسوی هستند که در داستان‌هایشان به دلایلی چون زن بودن، نویسنده و روشن فکر بودن، زیستن در دنیای قرن بیستم، آشنایی با نگرش‌های گوناگون فمینیستی، تجربه زندگی شرقی، شباهت‌ها و همسراییهایی وجود دارد. سوال این است که چه همسراییهایی و هماهنگی‌های فکری و عقیدتی میان پارسی پور و دوراس وجود دارد؟ پیش فرض این تحقیق بر این استوار است که توجه به «عشق آزاد» و «رناليسم جادویی»، سنت شکنی و عصیان علیه وضع موجود زنان، به چالش کشیدن باورهای بی پایه و خرافاتی، اعتراض به نگاه ملکی و مالی به زن، انتقاد از قوانین حاکم مرد محور، ذکر ستم‌پذیری و تحقیر تاریخی زن، خودفروشی و احساس ترس و ناامنی زنان، تشویق زنان به کسب علوم مختلف و الگو گرفتن از مردان و... مواردی مشترک در داستان‌های این دو نویسنده است.

کلیدواژه‌ها: فمینیسم، داستان، شهرنوش پارسی پور، مارگریت دوراس.

*. عضو هیأت علمی دانشگاه لرستان (استادیار زبان و ادبیات فارسی).

تاریخ دریافت: ۹۰/۲/۵، تاریخ پذیرش: ۹۰/۵/۱۹

khosravi_shakib@yahoo.com
www.SID.ir

مقدمه و طرح یک سوال

پیشینه‌ی دیدگاه فمینیستی در غرب، به نیمه‌ی دوم قرن هفدهم و اوایل قرن هجدهم برمی گردد و نویسندگان عصر روشنگری اروپا به دلیل آن که طبع انسان را در چارچوب «خردمندی سوداگرانه‌ی بورژوایی» تحلیل می‌کردند و بنیان تحلیل خود را نیز مفهوم «فرد» قرار داده و فرد را با هر جنسیت، نژاد یا ایدئولوژی بر اساس فردگرایی (اومانیزم) تحلیل نمودند (Benhabib, 1995: 35). آن‌ها نظریه افراطی و نامناسبی را در خصوص تربیت یکسان زن و مرد و نقش‌های یکسان اجتماعی برای دو جنس مطرح می‌کردند که با فطرت و طبیعت انسان سازگار نبود (Alice, 2002: 23). گرایش‌های فمینیستی عمدتاً مخالف اصلاح با پذیرش نقش‌های از پیش تعیین شده برای زنان و مردان در خانواده و جامعه بوده و در تلاش و القای این باورند که در روابط زناشویی، مهم‌ترین نقش‌های مردانه و زنانه، تشکیل خانواده و تربیت فرزندان نیست، بلکه این شادکامی و رضایت خودمحورانه هر فرد است که دارای اهمیت است. فمینیسم بر رد ایفای نقش مادری و همسری زنان به عنوان یک تکلیف اصرار دارد و در مجموع این دسته از فمینیست‌ها ارزش خاص برای خانه و خانواده قائل نیستند، مگر این که مبنای زن باشد. نویسندگان و صاحب فکران طرفدار این جریان معتقدند که در ازدواج، همه بهره‌مندی و رشد‌ها برای مرد و همه عقب‌ماندگی‌ها برای زن است. بر اساس تفکرات فمینیستی، زنان آزاد هستند که هر نوع زندگی را در قالب ساختارهای مختلف خانواده، اعم از خانواده‌ی هسته‌ای و ازدواج، خانواده بدون ازدواج و... اختیار نمایند. فمینیست‌ها برای مبارزه با نابرابری‌ها به بسیج در جهت کاربرد امکانات موجود سیاسی و قانونی برای تغییر وضع موجود، تأمین فرصت‌های برابر اقتصادی، دگرگونی در خانواده و مدرسه، پیام‌های رسانه‌ای همگانی و... معتقد هستند (Giddens, 1991: 121). این تفکرات بسیاری از نویسندگان معاصر را تحت تأثیر قرار داده، و آثار آن‌ها را به عنوان

ابزار رسانه‌ای به خود جلب کرده است. شهرنوش پارسی پور از جمله نویسندگانی است که در داستان‌های خود به زندگی پردرد و رنج زنان می‌پردازد. داستان‌هایی چون «سگ و زمستان بلند»، «طوبا و معنای شب»، «تجربه‌های آزاد»، «زنان در برابر مردان»، «عقل آبی»، «زنان بدون مردان»، «گرما در سال صفر» که موضوع بحث این تحقیق هستند پر از دغدغه‌های فمینیستی و تفکرات مبتنی بر آزاد اندیشی هستند. مارگریت دوراس به عنوان یک نویسنده معاصر فرانسوی، به گواهی داستان‌هایش یکی از مبلغان جریان فکری - ادبی فمینیسم است. مطالعه داستان‌های دوراس نشان می‌دهد که سه موضوع «زنان»، «عشق»، «فقر» مثلث فکری او را در داستان‌هایی چون «درد»، «عاشق»، «عشق»، «شیدایی ل. و اشتاین»، «باران تابستان»، «ساعت ده و نیم شب در تابستان»، «نایب کنسول» شکل می‌دهد. باید گفت دغدغه‌های فکری یک نویسنده، سرمایه‌ی اصلی او برای نوشتن است و اساساً اگر اندیشه و دغدغه‌ی فکری در ذهن نباشد هیچ اثر هنری یا داستانی آفریده نمی‌شود. چگونگی و چند و چون دغدغه‌های فمینیستی به عنوان عنصر مسلط فکر دو نویسنده - پارسی پور و دوراس - سوالی است که این تحقیق بر آن استوار شده است. پیشاپیش باید گفت عناوین داستان‌های هر دو نویسنده خود نشان دهنده محتوا و نیز دغدغه‌های مسلط بر ذهن هر دو نویسنده است که به صورت صریح مبلغ جریان فکری فمینیسم می‌باشند.

روش تحقیق در مقاله

نقد تطبیقی در این مقاله به عنوان وسیله‌ای برای نقد آثار دو نویسنده مذکور به کار گرفته شده است. نقد تطبیقی نوعی از جهان‌بینی تطبیقی است که از مرزهای ملی، زبانی و جغرافیایی فراتر می‌رود و ادبیات را به عنوان یک پدیده‌ی جهانی می‌انگارد که جوهره‌ی انسانی آن در کلیه فرهنگ‌ها یکسان است (یوست؛ ۱۳۸۷: ص ۳۷). ادبیات تطبیقی

عبارت از مطالعه تاریخ روابط ادبی بین‌المللی است و وظیفه‌اش مطالعه در عناصر مشترک ادبیات‌های مختلف است. (رادفر؛ ۱۳۸۶: ص ۸۱). اهمیت ادبیات تطبیقی از آن جهت است که از سرچشمه‌های جریان‌های فکری و هنری ادبیات پرده بر می‌دارد، زیرا هر جریان ادبی در آغاز با ادبیات جهانی برخورد دارد و در جهت دهی آگاهی انسانی یا قومی کمک می‌کند. در ادبیات تطبیقی بیش از هر چیز می‌توان به نقاط وحدت اندیشه بشری پی برد که چگونه اندیشه‌ای در نقطه‌ای از جهان توسط دانشمند یا ادیبی و یا نویسنده‌ای مطرح می‌گردد و در نقطه‌ای دیگر همان اندیشه به گونه‌ای دیگر مجال می‌یابد (اکبری بیرق و الیاسی؛ ۱۳۸۷: ص ۵۳).

نشانه‌های فمینیسم در داستان‌های شهرنوش پارسی پور

گرایش پارسی پور به بیان مسائل زنان و عصیان شدیدش علیه سنت‌ها و قراردادهای اجتماعی برای ایجاد تغییر و تحول در شیوه‌ی زندگی مردم مخصوصاً زنان و فراخوانی جامعه به برابری و نگاه فرا جنسیتی، او را در چهره‌ی نویسنده‌ای فمینیست نشان داده است. زن در نظر او همواره مورد ستم و البته ستم پذیر بوده است. پارسی پور اندیشیدن را لازمه‌ی گذار زن از سنت به تجدد می‌داند، سنتی که همواره زن را یک شی دیده است. او خود می‌گوید: «از این رو می‌نویسم چون گویا دارم انسان می‌شوم، کیستم؟ می‌خواهم بدانم که چگونه باید خدا را در ذهن مجسم کنم، حد شیطان را چگونه تشخیص بدهم؟ این‌ها را می‌خواهم بیندیشم، نمی‌خواهم به رایم بیندیشند». (پارسی پور، ۱۳۶۷: ص ۲۰)

الف - سنت شکنی، نوجویی و تغییر

پارسی پور در خلال داستان‌هایش همواره به دنبال نوجویی و گریز از مناسبات ساختار

جامعه سنتی و تعریف شده توسط مردان است. داستان‌هایش نماینده و نشانگر ادبیات اعتراض از زبان زنی حساس و آگاه است. حوری در داستان «سگ و زمستان بلند» می‌گوید: «من از این که دائماً یک شیئی منتظر شوهر باشم، خسته هستم. می‌خواهم آدم باشم. من نمی‌دانم چرا نباید آدم باشم. باید از شر این تعریف خلاص بشوم. من، من می‌خواهم بی آبرو باشم. از این آبرو خسته شده‌ام. چون دست پای مرا مثل یک گوسفند در گله بسته است.» (پارسی پور، ۱۳۶۹: ص ۲۴۶) او معتقد است که با اصرار و پافشاری جامعه تسلیم و مناسبات اجتماعی تغییر خواهد کرد. «می‌دانی اگر تعریف‌ها را عوض نکنید، اگر تغییر را نپذیرند، آن چه پیش آمده، مثل بختکی روی سرتان خواهد افتاد» (همان: ص ۲۴۶). داستان «طوبا و معنای شب» خود مانیفست صریح دهن کجی به سنت‌ها و قراردادهای چیده شده جامعه است. «مونس» به عنوان یکی از شخصیت‌های سنت شکن و نوجو در اداره کار می‌کند. او چند بار ازدواج می‌کند و به سقط جنین نیز دست می‌زند. «دختر (مونس) آن شب پریشان حواس بود و نمی‌توانست بخوابد. ازدواج هیولوار به او نزدیک می‌شد» (پارسی پور، ۱۳۷۲: ص ۲۲۸). از نظر «مونس» ازدواج یک قرارداد پای بند و یک سنت ناپسند است که همواره انسان را محدود می‌کند. مونس اگرچه به آن (ازدواج) تن داد، چند سال بعد با دهن کجی دیگری به سنت‌ها از آقای خوانساری طلاق گرفت و زن اسماعیل شد و وقتی اسماعیل دستگیر شد به خرق عادت دیگری دست زد و سقط جنین کرد. زن (مونس) به چنان اعتماد نفسی رسیده بود که قادر بود اگر لازم باشد کوه را هم از جا بکند» (همان: ص ۲۴۸). در داستان «مردان در برابر زنان» نیز آمده است که «بالاخره دور، دور زنان است. لامذهبا خیلی دور برداشتند. حالا وزیر و وکیل هم می‌شوند» (پارسی پور، ۱۳۸۳: ص ۸۷). پارسی پور در داستان «زنان بدون مردان» آگاهانه به عنوان یک مبلغ فمینیستی به ستیز با باورهای سنتی می‌پردازد (پارسی پور؛ زنان بدون مردن؛ ص ۱۳). پارسی پور بکارت را وسیله‌ای باز دارنده می‌داند

که حتی از کودکی باعث می‌شود که کودکان را از نشاط کودکی خود محروم کنند که مبادا به پرده خیالی آسیبی برسد. «مونس» به عنوان یکی از شخصیت‌های داستان «از ترس هرگز از درختی بالا نرفته بود» (همان ۱۵). علاوه بر این دیگر شخصیت‌ها نیز سنت شکن و سنت گریز طرح شده‌اند. «فائزه پیشنهاد کرد تا آخوند بیاورند و عقد رسمی کنند او خودش صیغه را خواهد خواند». (همان، ص ۱۱۲). همه‌ی موارد بالا نشان می‌دهد که پارسی پور یکی از زنان نویسنده‌ی ایرانی است که بی هیچ پروایی اندیشه‌ها و نگرانی‌های خود و دیگران را در زندگی به وسیله شخصیت‌های داستانی مطرح کرده است. او از اینکه جریان‌های اعتقادی و سنتی را بر خود بشوراند ابایی ندارد.

ب- تاکید بر آموزش و تعقل

پارسی پور آموزش و اندیشیدن را یگانه وسیله‌ی پرواز و رسیدن به برابری و گریز از تسلط و تحکم می‌داند. او در داستان «سگ و زمستان بلند» بر این باور است که شناخت و تعقل راه گریز حوری از محدودیت‌ها و محکومیت‌هاست. حوری به عنوان یکی از شخصیت‌های این داستان بر تعقل و شناخت تاکید می‌کند. «باید از این بزرگ شدن الکی دست بردارم و راستی بزرگ شوم. باید پشت ابروهای شکسته‌ام به جای احساسات عقل ذخیره کنم» (پارسی پور، ۱۳۶۹: ص ۲۸۰). مردان در داستان‌های پارسی پور از بی سوادى زنان در جهت کنترل و تسلط بر آنها استفاده می‌کنند. پدر «طوبا»، «در پنجاه سالگی وقتی زن بی سوادش را گرفت از بی شعوری و بلاهتش لذت می‌برد. تنها یک نگاه تند کافی بود تا زن ساکت بر سر جایش بی‌شوند» (پارسی پور، ۱۳۷۲: ص ۱۳). شخصیت‌های مرد در داستان‌های پارسی پور از اندیشیدن زنان نگران می‌شوند. «حاجی اندیشید: «آنان می‌اندیشند». دوباره ضربه خورده بود» (همان ۹۰). پارسی پور در داستان «عقل آبی» به صراحت بر این موضوع

انگشت می‌گذارد و می‌گوید: «زنان عادت به اندیشیدن ندارند زیرا هزاران سال است حق اندیشیدن را از دست داده‌اند. آن‌ها مجبورند به جلوی پایشان نگاه بکنند تا به زمین نیفتند» (پارسی پور، ۱۳۷۲: ص ۴۰۳). داستان «زنان بدون مردان می‌تواند بیانیه‌ای آگاهانه و عامدانه تلقی شود که نشان دهنده‌ی ضرورت آموزش و تعقل برای زنان است. «مونس» به عنوان شخصیت محوری بر آموزش و شناخت تاکید می‌کند و مبلغ تعقل زنانه است.» او (مونس) کتاب خرید. مشغول خواندن شد. حالا معنای دیگری از درختان و آفتاب و خیابان در ذهن داشت، رشد کرده بود» (زنان بدون مردان؛ ص ۱۶). «کتایون» به عنوان یک شخصیت محوری در داستان «مردان در برابر زنان» همواره بر یادگیری و دانش تاکید می‌ورزد. او دانشجویست و رو به سوی روشن فکری دارد. او برای آموختن بیشتر و ارضای حس کنجکاوی خود با مردان هم نشینی می‌کند. «گفت که حوصله‌ی آدم‌های هم سن و سال خودش را ندارد می‌خواست با بالاتری‌ها بپرد. می‌خواست جهان گرد بشود» (پارسی پور، ۱۳۸۳: ص ۶۵).

ج- ازدواج گریزی و دوری از یکنواختی

«حوری» به عنوان شخصیت محوری در داستان «سگ و زمستان بلند» از ازدواج گریزان است، زیرا فکرمی‌کند در این صورت باید مانند خواهرش «بدری» در خانه بماند و به پخت و پز و رفت و روب پردازد. او می‌گوید: «هر وقت به ازدواج فکر می‌کردم «بدری جلو چشمم بود. اگر من عروسی می‌کردم لابد به همین سرنوشت گرفتار می‌شدم» (پارسی پور، ۱۳۶۹: ص ۱۸۹). پارسی پور همواره در آثارش نشان می‌دهد که ازدواج باعث یکنواختی و کسالت در زندگی می‌شود. «چه زندگی عبثی، یک سره در دایره‌ی خانه‌ای چرخیده است که بلکه اصلاً وجود نیز نداشته باشد» (پارسی پور، ۱۳۷۲: ص ۳۹۰). «طوبا» در داستان «طوبا و معنای شب» با خود می‌اندیشد که «بالاخره یک روز که همه‌ی بچه‌ها را به سر و سامان

رسانده باشد خواهد رفت تا خدا را دریابد. در این فاصله باید می‌بافت. باید می‌پخت. باید می‌روفت. باید در این دایره‌ی ابدی چرخ می‌زد و دوباره به سر جای اولش بازمی‌گشت» (همان: ۱۱۹).

د- هویت باختگی و نگاه ملکی به زن

در داستان «سگ و زمستان بلند»، «حوری» احساس بی‌هویتی می‌کند. «من تنها نیستم، فقط هویت ندارم. هویت من کجا رفته؟ (پارسی پور، ۱۳۶۹: ص ۲۸۷). حوری خود را در مسیری نامعلوم می‌بیند و زندگی را دهلیزی بی‌انتهای. «مسیر ما وضعیت مشخصی نداشت، گاه سرازیر می‌رفتیم و گاه سربالا و هزار بار در پیچ‌های مختلف پیچیده بودیم. با این حال هرچه می‌رفتیم انتهای دهلیز دیده نمی‌شد» (همان، ص ۳۳۶). پارسی پور نگاه ملکی به زن را مایه‌ی نگه داشتن زن در رکود می‌داند. او معتقد است که همین نگاه است که زنان را تشویق به وسوسه‌گری می‌کند. «هنگامی که او دیگر «انسان» نیست و «مال» است، آن وقت برای آنکه مالک لایق‌تری پیدا کند، وسوسه‌گر هم می‌شود». (پارسی پور؛ ۱۳۷۲: ص ۳۲۲) پارسی پور تاکید دارد که زن را باید همان‌گونه که هست پذیرفت، چنانکه همواره، نگاه به مرد نگاهی متعادل و متناسب با ارزش انسانی او بوده است. «من آرزومندم شما مرا همان طور که هستم بفهمید و درک کنید. یعنی این مطلب را به سادگی درک کنید که یک زن «زن» است» (ص ۳۲۲).

نشانه‌های فمینیسم در داستان‌های مارگریت دوراس

مارگریت دوراس در حیات خود از پابندی به یک جریان و حتی یک عشق‌گریزان است. او تشنه‌ی بی‌ثباتی و بی‌نظمی است. می‌خواهد آزاد زندگی کند، آزاد بیندیشد و

آزادانه بنویسد. بر همین اساس است که دوراس بر منحصر به فرد بودن شیوهی نگارش خود تاکید دارد. در این شیوه دوراس نمی خواهد آگاهی دهد، بلکه منظور او از نوشتن «خود را گفتن» است. رمان‌های دوراس همه از خود او سخن می‌گویند. با این حال او هر آن چه را که غلیان می‌کند بر کاغذ ثبت می‌کند و واقعیت را آن گونه که به تحلیل خاص او در می‌آید، نشان می‌دهد. بر کلام مداری می‌شورد و می‌خواهد کلام را از بند معنا برهاند. به همین دلیل تکرار در نوشته‌های دوراس بسیار رایج است اما این تکرار نیز با تنوع همراه است، زیرا نوشته‌های دوراس بیشتر کشف است با روایتی خطی از یک داستان. او عدالت، زیبایی، سادگی، کلمات و حتی سفیدی میان آن‌ها را کشف می‌کند. خود در توصیف کارش گفته است «کار من ادبیات نیست، سینما هم نیست، چیزی دیگری است» (ایولین رید، ۱۳۸۳: ص ۶۶). نوشتن برای دوراس یک ضرورت است و با تناقضی آشکار هم زندگی است و هم مرگ. او معتقد است. «اگر بنویسم نخواهم مرد» (لبلی، ۱۳۸۰: ص ۱۸۴). از سوی دیگر می‌گوید: «نویسنده با هر سطری که می‌نویسد خود را نابود می‌کند، مگر این که ننویسد» (ویر کندله، ۱۳۸۰: ص ۱۸۴). دوراس در هنگام نوشتن تابع ضمیر ناخودآگاه خود است تا جایی که مدرنیته یعنی دوری از قید و بندهای اخلاقی و منطقی را نیز در نوشته می‌توان حسن کرد. از طرف دیگر ترکیب شیوه‌های گوناگون نگارشی و مرتبط کردن امور متناقض به اهم و به طور کلی عدم انسجام، نوشته‌هایش را به سبک پست مدرنیسم نیز آراسته است.

الف- سنت شکنی و نوجویی و تغییر

زندگی یکنواخت زنان همواره مورد اعتراض دوراس بوده است. او در داستان «باران تابستان» به حضور پر رنگ زنان در آشپزخانه‌ها اعتراض می‌کند. «دنیایی به این بزرگی و در هر گوشه‌اش پر از هر چیز و این همه اتفاقات جو را جور و آن وقت تو نشسته‌ای این جا

و از صبح تا شب داری سیب زمینی پوست می گیری. چرا نمی خواهی کار دیگری بکنی؟» (دوراس، ۱۳۷۰: ص ۱۷). در داستان «شیدایی ل.و.واشتاین» دوراس کسالت و یکنواختی و عدم تغییر و نوجویی را در زندگی «لل» به نقد می کشد. «به رایش ناممکن است که شرح دهد چقدر کسالت بار و طولانی است، طولانی است ل.و.واشتاین بودن» (دوراس، ۱۳۸۲: ص ۱۹). در جایی دیگر آورده است «لل با لبخند محوی بر لب، می گوید: سال به سال هم هیچ تغییر و تفاوتی در اطرافم نمی بینم» (همان، ص ۶۷).

ب- اندوه مفروط و افسردگی

اندوه در داستان «درد» آنقدر عمیق است که به افسردگی می انجامد. «زن همچنان پشت به گنجه‌ی آشپزخانه داده است. او همواره تا بطن درد مطلق اندیشه رفته است» (دوراس، ۱۳۸۴: ص ۴۱). و این درد اندوه و انتظار است که زندگی را در برابرش چنین تصویر می کند. «هیچ، تنها حفره‌ای سیاه ولی بی هیچ تابشی از نور» (همان، ص ۴۷). اندوه مفروط باعث شده است تا روای رمان «عاشق» بگوید: «در زندگی خیلی زود دیر شد، هیجده سالگی دیگر دیر شده بود. در هیجده سالگی آدم سال خورده‌ای شده بودم» (دوراس، ۱۳۸۴: ص ۷). دوراس در داستان «نایب کنسول» زنان را پذیرای این رنج و اندوه مفروط می داند. «زن‌های که تمام امواج محنت و درد سرازیر می شود سمتشان؛ زنان گشوده آغوش» (دوراس، ۱۳۷: ص ۱۰۷).

ج- تاکید بر آموزش و تعقل

در رمان «عاشق» دوراس معتقد است که زنان دختران اگر آگاهی لازم را به دست آورند از ظواهر در می گذرند «حالا دیگر چیزهایی می دانم و از بعضی چیزها سر در می آورم.

می‌دانم که آن چه زن‌ها را بیش و کم زیبا جلوه می‌دهد، نه لباس و جامه، نه بزرک، بلکه دانش و آگاهی است» (دوراس: ۱۳۸۴: ص ۹۴). «در این جا زنان از زیبایی‌شان به دقت مراقبت می‌کنند. فراق و ناکامی زنان به نظر من خطایی بود که خود مرتکب شده بودند، یعنی نیاندیشیدن» (همان، ص ۲۲). دوراس در داستان «درد» نادانی و بی خبری زنان را منشاء همه‌ی دردها می‌داند. «تمام این چیزهایی که بر شما جاری می‌شود محصول نادانی و بی خبری است» (دوراس: ۱۳۸۴: ص ۳۷).

د- عشق آزاد و گریز از ازدواج

دوراس مهم‌ترین عامل رفتاری‌های یک زن را ازدواج می‌داند و درباره‌ی دوستش «هلن» می‌گوید: «همین دختری که هر مردی می‌تواند همسرش باشد، هول به جانش اندازد و بعد هم به او دستور دهد که در خانه بماند و انتظار بکشد» (دوراس: ۱۳۸۴: ص ۷۵). ل و تاتيانا در داستان «شیدایی ل» از ارتباط عاشقانه با دیگران بعد از ازدواج لذت می‌برند. «تاتيانا در حضور شیفتگان‌ش همیشه به وجد می‌آید. از خاطره‌ی همچنان زنده‌ی بعد از ظهرهای هتل «دبوا» لذت می‌برند. این پس دیگر یاری می‌طلبد تا تسلا پیدا کند. این جسمی که فقط در بستر هتل به کمال می‌رسد» (دوراس: ۱۳۸۲: ص ۶۹). «اگر آماده‌ی مضحکه‌ی ازدواج هم شده‌ام، همواره با ندای مقاومت درونی توأم بوده، همیشه» (همان: ص ۱۵).

ه- ضرورت فعالیت اجتماعی برای زنان

رابطه‌ی مارگریت با مرد چینی در پانزده سال و نیمی به خاطر عشق نیست، بلکه او تنها سعی می‌کند، از سنگینی بار مشکلات مالی خانواده بکاهد، زیرا «مسکنت حصار خانواده را ویران کرده بود» (دوراس: ۱۳۸۴: ص ۴۷). «باید پول به این خانه برسد از راهی که باشد فرق

نمی‌کند. اطراف خانه چون کویر است» (همان: ۲۷). «ما نباید خودمان را بی مهارت تصور کنیم. این گمان باید از ذهن ما زنان پاک شود» (همان: ۶۳).

نتیجه

یکی از آموزه‌های فمینیسم کمونیسم اعتقاد به عشق آزاد در تقابل با ازدواج است. کمونیسم خانواده را یکی از نهادهای نظام طبقاتی مردسالاری می‌داند که با عشق آزاد بر این نظام شورید (Bordo, 1990: 23). در داستان‌های پارسی پور و مارگریت دوراس این نظریه مورد نظر است. حوری در داستان «سگ و زمستان بلند» این نوع عشق آزاد را بسیار طبیعی می‌داند. در داستان «مردان در برابر زنان» کتابیون روابط آزاد با مردان دیگر دارد. در داستان «درد» راوی هنگام اسارت شوهرش در زندان به آقای «د» روی می‌آورد و با او ارتباط آزاد برقرار می‌کند. در داستان «گفتا که خراب اولی» آلیسا و اشتین آزادانه حتی در برابر چشمان ماکس، شوهر آلیسا به هم عشق می‌ورزند. ویژگی مهم عشق در داستان‌های پارسی پور و دوراس ناکام ماندن و پر ملال بودن است. عشق زن به برادر نیز در داستان‌های هر نویسنده مشترک است. در داستان «سگ و زمستان بلند» حوری برادرش حسین را بسیار دوست می‌دارد و عشق آن‌ها عمیق و افراطی است. در داستان «عاشق» دوراس که خود راوی ست از عشق عمیق و افراطی خود به برادر کوچکش سخن می‌راند. قهرمان داستان‌های پارسی پور و دوراس همواره سنت شکن و عصیانگر در برابر وضع موجودند. در داستان «سگ و زمستان بلند» حوری با طفره رفتن از آداب و رسوم جامعه حامله شد و وقتی برادرش شگفت زده از او پرسید «مال کی بود حوری؟» او با خون سردی جواب داد مال یک مرد». در داستان «تجربه‌های آزاد» دختر از سنت‌ها فراتر رفت و با مردی که در خیابان دید ازدواج کرد و به کلی از سنت‌های پذیرفته شده دوری جست. دوراس در داستان

«عاشق» به ارتباط غیر مرسوم راوی با عاشق چینی‌اش پرداخته و چگونگی دهن کجی او را به سنت‌های اجتماعی نشان می‌دهد. به نظر پارسی پور و دوراس زنان مرکز وجود هستی قرار می‌گیرند. پارسی پور در داستان «طوبا و معنای شب» طوبا را زاینده تمام انسان‌ها می‌داند و در «عقل آبی» با غروب می‌آید و با مرد مسافر در ساحل استالا همراه می‌شود. نگاه ملکی و مالی به زن در داستان‌های هر دو نویسنده وجود دارد. در داستان «طوبا و معنای شب» شاهزاده فریدون میرزا، نسبت به زنش، احساس مالکیت داشت و هر رفتاری را با او روا می‌دارد. در کتاب «سگ و زمستان بلند» حوری نسبت به این نگاه جامعه به زن معترض است و می‌خواهد به هر طریق خود را از سنگینی این نگاه برهاند. در داستان «مردان در برابر زنان» کتایون می‌کوشد این نگاه مردان به زنان را ناپسند جلوه دهد. در داستان «نایب کنسول» دوراس نیز، این نگاه نمایان است. نایب کنسول زن را «چیز» می‌خواند. زنان داستان‌های دوراس برای گریز از این نگاه شیء و واژه و یکنواخت به زندگی، به عشق پناه برده‌اند و زنان پارسی پور نیز به همین عشق رو آورده‌اند اما از آنجا که عشق آزاد متناسب با فرهنگ جامعه ایران نبوده است، آن را به رسوایی و بی‌آبرویی تعبیر کرده‌اند. کم‌دانشی و عدم تعلق و عدم اندیشیدن از نقاط مشترک دیگر داستان این دو نویسنده است. پارسی پور در همه داستان‌هایش زنان را به دانش‌اندوزی و اندیشیدن فرا می‌خواند است تا آنجا که اندیشیدن را نیروی ذاتی و ویژه‌ی زنان می‌داند چنان که زن داستان «عقل آبی» تاکید می‌کند که کودکی را که اندیشیده بودم، به دنیا آوردم. زن «عقل آبی» دیگر رشد یافته است و تصمیم می‌گیرد خود بی‌اندیشد و راه ترقی و کمال را طی کند. در داستان «زنان بدون مردان» مونس پس از آنکه از بند برادرش آزاد می‌شود با کتاب آشنا می‌شود و مطالعه را شروع می‌کند با اینکه به رشد فکری و آگاهی می‌رسد. طوبا در داستان «طوبا و معنای شب» می‌اندیشد و پدرش این تعلق را مایه‌ی وقاحت می‌داند زیرا جامعه‌ی مردسالار

به خاطر خودخواهی، اندیشیدن زنان را خطر می داند. دوراس نیز در داستان «درد» و «عاشق» بی خبری و کم دانشی زنان را یگانه عامل تحقیر و خرد شدن آنها می داند. دوراس نیز در کتاب «نوشتن» می گوید مردان نه تنها تحمل زنی را که می اندیشد و می نویسد، ندارند بلکه پی بردن به این موضوع به رایشان عذاب آور است. در پایان باید گفت که داستان های هر دو نویسنده چون مانیفست صریح و بی پرده ای است نشان دهنده ی افکار و تعهدات فمینیستی و زن گرایانه است هر چند بافت فرهنگی و مخاطبان و زبان نوشتار دو نویسنده متفاوت است.

کتابنامه

- پارسی پور؛ شهرنوش؛ «چرا می نویسم»؛ مجله آدینه؛ ۱۳۶۷؛ شماره ۹۱-۹۰.
- پارسی پور؛ شهرنوش؛ «سگ و زمستان بلند»؛ انتشارات اسپرک؛ چاپ سوم؛ ۱۳۶۹.
- پارسی پور؛ شهرنوش؛ «طوبا و معنای شب»؛ چاپ چهارم؛ انتشارات البرز؛ ۱۳۷۲.
- پارسی پور؛ شهرنوش؛ «مردان در برابر زنان»؛ انتشارات شیرین؛ ۱۳۸۳.
- پارسی پور؛ شهرنوش؛ «زنان بدون مردان»؛ نسخه الکترونی؛ www.zoon.ir
- پارسی پور؛ شهرنوش؛ «عقل آبی»؛ انتشارات باران؛ ۱۳۷۲
- ایولین رید؛ آزادی زنان: مسائل، تحلیل ها و دیدگاه ها؛ ترجمه افشنگ مقصودی؛ انتشارات گل آذین؛ ۱۳۸۳.
- ویرکندله، آلن؛ حقیقت و افسانه؛ ترجمه قاسم روبین؛ انتشارات نیلوفر؛ ۱۳۸۰.
- لبلی، فردریک؛ مارگریت دوراس یا شکیبایی قلم؛ ترجمه افتخار نبوی نژاد؛ انتشارات کتاب روز؛ ۱۳۸۰.
- دوراس، مارگریت؛ باران تابستان؛ ترجمه قاسم روبین؛ انتشارات چکامه؛ ۱۳۷۰.
- دوراس، مارگریت؛ شیدایی ل و اشتاین؛ ترجمه قاسم روبین؛ انتشارات نیلوفر؛ ۱۳۸۲
- دوراس، مارگریت؛ درد؛ ترجمه قاسم روبین؛ انتشارات نیلوفر؛ ۱۳۸۴
- دوراس، مارگریت؛ عاشق؛ ترجمه قاسم روبین؛ انتشارات نیلوفر؛ چاپ ششم؛ ۱۳۸۴.
- دوراس، مارگریت؛ نایب کنسول؛ ترجمه قاسم روبین؛ انتشارات نیلوفر؛ ۱۳۷۹.
- یوست، فرانسا؛ «فلسفه و نظریه ای جدید در ادبیات»؛ ترجمه ی علیرضا انوشیروانی؛ فصلنامه ی ادبیات تطبیقی؛ سال دوم؛ شماره ۸، تابستان ۱۳۸۷.

رادفر، ابوالقاسم؛ «ادبیات معاصر فارسی در ترازوی ادبیات تطبیقی»؛ فصلنامه‌ی ادبیات تطبیقی؛ سال اول؛ شماره ۴؛ زمستان ۱۳۸۶.

اکبری بیرق، حسن؛ الیاسی، مژگان؛ «مطالعه تطبیقی ایمان در اندیشه‌ی میگل د. اونامونو و حافظ شیرازی»؛ فصلنامه‌ی ادبیات تطبیقی؛ سال دوم؛ شماره ۶؛ تابستان ۱۳۸۷.

Alice Echols; (2002) *Daring to be bad: Radical Feminism in America 1967-1975*. University of Minnesota Press.

Benhabib, Seyla; (1995) 'Feminism and Postmodernism' in *Feminism Contentions: A Philosophical Exchange*. New York: Routledge.

Bordo, S. (1990) 'Feminism, Postmodernism and Gender Scepticism' in *Feminism / Postmodernism*; Ed Nicholson London, Routledge.

Butler, Judith; (1995) 'Contingent Foundations' in *Feminist Contentions: A Philosophical Exchange*. New York: Routledge.

Callinicos, Alex; (1999) *Against Postmodernism: A Marxist Critique* (Cambridge: Polity).

Giddens, Anthony; (1991) *Modernity and Self Identity*, Cambridge: Polity Press.